

ناشر: انتشارات سوره مهر - تهران - ۱۹۹۷
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۴، پو.کد ۱۹۹۷۷
 تلفن: ۷۷۰۶۰۰۰ - ۷۷۰۶۰۰۹
 وبسایت: www.sorhmehr.com
 طراحی جلد: شهریار رحمانی
 چاپ و طبع: شهریار رحمانی - تهران
 ISBN: 978-600-503-36-8
 شابک: 9786005033685
 شابک: 9786005033685

شانزدهم هیپورت، ۱۹۲۴

این داستان آخرین اثر سلینجر است که در نوزدهم ژوئن ۱۹۹۵ در مجله *نیویورکر* به چاپ رسیده است. شانزدهم هیپورت ۲۱۹۴ که یک داستان کوتاه بلند و با یک پایان بلند کوتاه است، اکثر مولفه های دیگر داستان های سلینجر را در خود دارد. داستان ذکر نامی «ستیزگاری» نیز دارد که در کتاب *باغ نخل* که پیش از توسط استاد طاهر سلینجر در سال ۱۳۸۶ و ۲۰۰۷ ترجمه شده است که در این

نویسنده: جرم دیوید سلینجر

مترجم: علی شیعه علی

است که این نام را سهراب سلینجر در سال ۱۳۸۶ و ۲۰۰۷ ترجمه کرده است که در این کتاب که اولین کتاب او است به نام *باغ نخل* که در سال ۱۳۸۶ و ۲۰۰۷ ترجمه شده است و مقصود او نگارش یک کتاب است که از آنجا که او بسیار سخته و در بخش های مختلف او اغلب بسیار بلند هستند و جملات معنی دهنده و طولانی و دارای معنی های عمیق است که گاهی به زانو زدن و زدن به کار رفتن از طرف دیگر است که در کتاب *باغ نخل* که در سال ۱۳۸۶ و ۲۰۰۷ ترجمه شده است و تمام جملاتی که در این کتاب آمده است که در *باغ نخل* که در سال ۱۳۸۶ و ۲۰۰۷ ترجمه شده است

سبزهان

ISBN 978-600-503-36-8 9786005033685 9786005033685

مقدمه‌ی مترجم

این داستان، آخرین اثر سلینجر است که در نوزدهم ژوئن ۱۹۶۵ در مجله معتبر «نیویورکر» به چاپ رسیده است.

«شانزدهم هپورث، ۱۹۲۴» که یک داستان کوتاه بلند و یا یک داستان بلند کوتاه است، اکثر مؤلفه‌های دیگر داستان‌های سلینجر را در خود دارد. داستان ذکر نامه‌ی «سیمور گلس» بزرگ‌ترین فرزند خانواده‌ی مشهور گلس است که پیش‌تر توسط استاد خلق شده‌اند.

مطلبی که مترجم را وادار نمود تا این مقدمه‌ی کوتاه را بر این کتاب بنگارد این است که این نامه را سیمور در ۷ سالگی می‌نویسد (خطاب به خانواده‌اش) و طبیعی است که اثرش دارای ایرادات نگارشی و ویرایشی باشد، به حدی که گاه حتی فهم مقصود او کاری بسیار سخت شود. هم‌چنین جملات او اغلب بسیار بلند هستند و جملات معترضه‌ی فراوانی در خود دارند؛ علاوه بر این، علامت‌های نگارشی گاه اشتباه و زائد به کار رفته‌اند. از طرفی سیمور از همان کودکی یک نابغه‌ی واقعی است و حجم عجیبی از اطلاعات در ذهنش دارد که در این نامه خطاب به خانواده‌ی عزیزتر از جاننش از آن‌ها می‌گوید. بنابر این طبیعی است که مترجم تا حد امکان تلاش کند (همان‌طور که این کار را کرده است) تا این ایرادات را به فارسی برگرداند. در متن داستان قطعاً در مواردی سکتته‌هایی را احساس خواهید کرد که ناشی از ترکیب

حرف‌هایی هست که همه را به ساده‌ترین و روشن‌ترین روشی که می‌توانم، آورده‌ام: اسمم، اول از همه، «بادی گلس» است و در بسیاری از سال‌های خوب زندگی‌ام - به احتمال خیلی زیاد، تمام این چهل‌وشش سال - احساس کرده‌ام که برای تاباندن نوری بر زندگی و دوران کوتاه و تاریک و روشن برادر بزرگ‌ترم، «سیمور گلس»، که مرده (بر اثر خودکشی برای تمام کردن زندگی‌اش در ۱۹۴۸، وقتی سی‌ویک‌ساله بود) یک‌جورهایی خودم را خیلی خوب آماده کرده‌ام و هر از گاهی واقعاً سر در آورده‌ام که قرار است چه طور این کار را بکنم.

حالا قصد دارم تا از روی یک نامه از سیمور که تا چهار ساعت پیش اصلاً در تمام عمرم نخوانده بودم، یک نسخه تایپ کنم (احتمالاً روی همین کاغذها). مادرم، «بسی گلس»، آن را با یک نامه‌ی سفارشی برایم فرستاد.

امروز جمعه است. چهارشنبه‌شب قبل، از پشت تلفن همین طور برگشتم و به بسی گفتم چندین ماه است که دارم روی یک داستان کوتاه بلند در مورد یک مهمانی - یک مهمانی خیلی مهم - که او، سیمور، پدرم و من، همه با هم، شبی در ۱۹۲۶ رفتیم، کار می‌کنم. این قضیه‌ی آخری ارتباط کمی (اما فکر می‌کنم تا حدی معرکه) با این نامه که دستم است دارد.

قبول دارم که «معرکه» چندان واژه‌ی خوبی نیست، اما برای این جا به نظرم